

## هویت ایرانی در گفتار جوانان

کاووس سیدامامی

چکیده: در این تحقیق با بر ساخته دانستن هرگونه هویت جمعی تلاش به عمل آمد تا درکی که جوانان تحصیل کرده از هویت ایرانی خود دارند تا جای ممکن فهم و معرفی شود. برخلاف صاحب نظرانی که هویت ایرانی را با ارجاع به انواع خوانش‌ها از پیشینه تاریخی این سرزمین و سنت‌های فرهنگی، ادبی، زبان‌شناختی یا دینی آن تعریف می‌کنند، در این پژوهش سراغ گروهی از مردم این کشور، یعنی جوانان، رفتیم که به لحاظ جمعیت‌شناختی و نیز پی‌ریزی فرهنگ آینده کشور در موقعیتی راهبردی قرار دارند و کوشیدیم مفهوم «ایرانی بودن» را از زبان خود آنان بشنویم و در معرض تحلیل جامعه‌شناختی قرار دهیم. به این منظور با نمونه‌ای ۷۱ نفره از جوانانی که ۱۸ تا ۲۹ سال سن داشتند و حداقل دانشجوی کارشناسی بودند مصاحبه‌های نیمه‌ساختمند کیفی ترتیب دادیم. از مهم‌ترین یافته‌های پژوهش آن بود که بیشتر جوانان مصاحبه شده «ایرانی بودن» خود را تا حدود زیادی متفاوت با نسل‌های پیشین و در ترکیبی از ارزش‌های عاطفی و انسانی موجود در روابط خانوادگی و دوستی، در کنار معیارهای پیشرفته بودن و مرفعی بودن در جهان امروز، معرفی می‌کردند.

مفاهیم کلیدی: هویت، هویت اجتماعی، جوانان، ایرانی، بر ساخته‌گرایی.

### مقدمه

هویت ملی در دوران دگرگونی‌های اجتماعی سریع و جهانی شدن به یکی از موضوعات مهم پژوهشی در بسیاری از رشته‌های علوم اجتماعی تبدیل شده است. تحولات ایران پس از انقلاب اسلامی و فرازونشیب‌هایی که در سیاست‌های هویت در جمهوری اسلامی ایران رخ داده است مفهوم هویت ملی را دستخوش چندپارگی معنایی، نه تنها در میان پژوهش‌گران فرهنگ، جامعه و سیاست ایران، بلکه حتی در میان مردم عادی ساخته است. این در حالی است که برخی از متفکران مسائل سیاسی و اجتماعی ایران تقویت هویت ملی را شرط لازم افزایش توان و ظرفیت ملی برای رویارویی با تهدیدات و بحران‌ها می‌دانند (به‌طور مثال ر.ک. کاظمی، ۱۳۸۲: ۲۰۵-۲۰۶). اغلب نویسندگانی که درباره هویت ملی ایرانیان قلم می‌زنند، با نگاهی تاریخی و با گرایش‌های ایران‌گرایانه یا اسلام‌گرایانه یا انواع تلفیق‌ها از این دو گرایش فکری، هویت ایرانی را تداوم یافته در طول تاریخ، ترکیبی از مؤلفه‌های ایرانی و اسلامی یا آمیزه‌ای از عناصر ایرانی، اسلامی، و مدرن معرفی می‌کنند. در این میان، به کمتر پژوهشی برمی‌خوریم که با اتکا به روشی تجربی درصدد فهم برداشتی باشد که خود مردم از هویت ایرانی خویش دارند.

در این پژوهش پرسشی که تلاش می‌شود به آن پاسخ داده شود این است که جوانان چه برداشتی از ایرانی بودن خود دارند و آن را چگونه معنا می‌کنند. طیف داده‌هایی که از این پژوهش به دست می‌آید و تحلیل‌ها و تفسیرهای نویسنده به گونه‌ای نیست که ادعا شود پاسخ نهایی و اقتناع‌کننده یافته شده است. بدیهی است که موضوع مورد بررسی با پیچیدگی‌هایی که دارد نیازمند مطالعات بیشتر است. اما آنچه پژوهش حاضر روشن می‌کند ناهمخوانی‌های زیادی است که میان درک سیاست‌گذاران فرهنگی و پژوهش‌گران فرهنگ و جامعه ایران از یک‌سو و آنچه جوانان کنونی کشور درباره ایرانی بودن خود می‌پندارند، از سوی دیگر، وجود دارد. افزون بر آن، نیاز به پژوهش‌های دیگر داریم تا ابعاد گوناگون هویت ایرانی را در چارچوب تصوراتی که جوانان ایرانی از هویت خویش ساخته‌اند بشناسیم و ارتباط بر ساخته‌های هویتی مذکور را با گفتمان‌های ایدئولوژیکی، سیاسی، مذهبی و غیره نشان دهیم. بدیهی است که بدون داشتن فهمی مبتنی بر روش‌های علوم اجتماعی از انواع تلفیق‌هایی که جوانان از عناصر هویتی به عمل می‌آورند و خود را بر پایه آن‌ها تعریف می‌کنند، هرگونه سیاست‌گذاری هویتی در جهت تقویت عناصر مطلوب هویت ایرانی ساسلامی تلاشی نافرجام خواهد بود.

پیش از آن‌که روش به کار رفته در این پژوهش برای گردآوری داده‌ها و تفسیر آن‌ها را بیان کنم، مفاهیم اصلی را تعریف و ضمن مرور منابع مرتبط، رویکرد نظری خود در این مقاله را روشن می‌کنم.

## هویت، هویت اجتماعی، هویت ملی

فارغ از معانی لغوی کلمه هویت در عربی و تعریف‌هایی که از این مفهوم در فلسفه به عمل می‌آید، در علوم اجتماعی، «هویت»<sup>۱</sup> به معنای کیستی فرد یا گروه یا درکی که یک فرد یا گروه از خود دارد به کار می‌رود. این مفهوم در روان‌شناسی اجتماعی بیشترین کاربرد را داشته است. در روان‌شناسی و روان‌شناسی اجتماعی مفهوم هویت با انواع مفاهیم دیگر هم‌ارز یا نزدیک در نظر گرفته شود: من، ما، خود، درک از خود، بازنمایی خود، تصور از خود، شخصیت، آگاهی از خود<sup>۲</sup> و خودانگاره<sup>۳</sup> (دوران، ۱۳۸۷: ۱۳). تا آن‌جا که به کنش‌گران اجتماعی مربوط می‌شود، کاستلز (۲۲: ۱۳۸۰) هویت را «فرآیند معناسازی براساس یک ویژگی فرهنگی یا مجموعه به هم پیوسته‌ای از ویژگی‌های فرهنگی» می‌داند که «بر منابع معنایی دیگر اولویت داده می‌شود».

برخلاف دیدگاه سنتی در میان ادبا و تاریخ‌دانان ایرانی، اصحاب علوم قدیم، و اهل فلسفه که هویت را دارای ذاتی ثابت می‌پنداشتند که با وجود برخی دگرگونی‌های صورتی و ظاهری همواره پابرجا و یکسان باقی می‌ماند (از جمله ر.ک. ایراندوست، ۱۳۸۷)، از دید بسیاری از دانشمندان علوم اجتماعی نوین هویت مفهومی سیال، ناخالص، ترکیبی، گذرا، درآمیخته (بشیریه، ۱۳۸۳: ۱۱۵)، گشوده و مستعد بازتعریف، و «بدون اقامت دائم در خود» (تاجیک، ۱۹: ۱۳۸۳) معنا می‌شود. هیچ هویتی بدون وجود «غیر» یا «دیگری» یا کسی که بیرون از فرد یا گروه خودی قرار می‌گیرد معنا نمی‌یابد. لذا «هویت چیزی جز آن‌چه بدان هر آدمی خویش را از دیگری باز می‌شناسد و «کیستی» و «چیستی» خود را در پرتو آن تعریف می‌کند نیست» (تاجیک، ۱۱: ۱۳۸۳).

همان‌گونه که در تعریف هویت ذکر شد، هویت می‌تواند هم فردی و هم اجتماعی باشد. هرگونه هویت بالاتر از فرد را هویت اجتماعی می‌نامیم. هویت اجتماعی به قول تاجفل (۶۳: ۱۹۷۸) بخشی از خودفهمی فرد است که از دانش او درباره عضویتش در یک گروه اجتماعی ناشی می‌شود، ضمن این‌که فرد برای عضویت خود در آن گروه ارزش و اهمیت قائل است. آن‌چه در تعریف تاجفل نمایان است مفهوم کاملاً ذهنی هویت اجتماعی است. زاده شدن در یک گروه اجتماعی گرچه به‌طور طبیعی فرد را به سوی همانندسازی<sup>۴</sup> با آن گروه و برگرفتن

هویت آن می‌راند، اما تعیین‌کننده نیست و فرد اگر خود را عضوی از آن گروه اجتماعی نشناسد و هیچ رابطه عاطفی با آن برقرار نکند آن گروه در مؤلفه‌های هویتی وی نقشی نمی‌یابد. البته دیگران نیز می‌توانند هویتی به فرد یا گروهش و به فرد به‌عنوان عضوی از یک گروه نسبت دهند، اما آن‌چه در مفهوم روان‌شناختی اجتماعی هویت مهم است درک خود فرد از کیستی فردی و اجتماعی‌اش است. با این تعریف، هر نوع هویت ناشی از عضویت در یک گروه اجتماعی را هویت اجتماعی می‌نامیم، حال می‌خواهد این هویت هویتی قومی باشد یا ملی، مذهبی باشد یا طبقاتی.

هر کس به‌طور هم‌زمان به چند گروه اجتماعی تعلق دارد؛ از گروه‌های کوچکی چون خانواده و خویشاوندان گرفته تا گروه‌های اجتماعی بسیار بزرگ مثل قوم یا ملت. افزون بر تعلق رسمی به یک گروه، فرد می‌تواند با آن گروه همانندسازی نیز کند، یعنی احساس پیوند و نزدیکی و یکسانی با آن گروه و اعضایش داشته باشد. همانندسازی با گروه از سوی دیگر و به‌نوبه خود می‌تواند به انواع رفتارها از جانب فرد به نیابت از طرف گروه بیانجامد. برخی افراد که با یک گروه همانندسازی شدیدی می‌کنند در قیاس با آنان که همانندسازی کمتری دارند برای دستیابی به اهداف آن گروه تلاش بیشتری به عمل می‌آورند، یاری به افراد درون گروه را وظیفه خود می‌دانند، در برابر افراد برون‌گروه تبعیض بیشتری روا می‌دارند، و کمتر احتمال دارد که گروه را ترک کنند (ریکتا، ۲۰۰۸). در نظریه هویت اجتماعی حتی این بحث مطرح است که مرزبندی با دگرگروه اغلب با تبعیض نسبت به اعضای دگرگروه نیز همراه است. چنین تبعیضی اغلب به واسطه انگیزه‌های حداکثری در تفاوت‌یابی صورت می‌گیرد. فرآیند شکل‌گیری هویت گروهی منجر به میزانی تعصب یا سوگیری نسبت به اعضای درون گروه می‌شود. در نتیجه، اعضای گروه در رویارویی با افراد برون‌گروه ممکن است رفتار تبعیض‌آمیز نشان دهند. پیروان نظریه هویت اجتماعی بر این باورند که تبعیض برون‌گروهی به این

۱ .

۲ . files .

۳ . files .

۴ .

دلیل صورت می‌گیرد که افراد گروه پس از اعمال تبعیض، درباره هویت گروه خود احساس بهتری به دست می‌آورند. (براون، ۲۰۰۰).

جیمز کامرون (۲۰۰۴:۲۴۱) علاوه بر مؤلفه‌های شناختی هویت (آگاه بودن فرد از عضویتش در گروه اجتماعی و اندیشیدن به این عضویت)، و عاطفی (احساس مثبت و خوشایندی که از عضویت در گروه به دست می‌آورد)، مؤلفه دیگری را نیز برای هویت اجتماعی در نظر می‌گیرد: حس پیوند و تعلق به اعضای گروه و ادراکی از شباهت و هم‌سرنوشتی با آنان. هویت ملی و قومی، به گفته احمد اشرف (۱۳۸۳:۱۳۳)، «از انواع هویت جمعی و به معنای احساس همبستگی عاطفی با اجتماع بزرگ ملی و قومی و احساس وفاداری به آن است.» مفهوم «هویت ملی» را اصولاً باید در جایی به کار برد که ملت (به مفهوم nation) شکل گرفته باشد و یک دولت ملی بر پایه آن مدعی حاکمیت انحصاری بر کشور ملت باشد. این ادعا به آن معنا نیست که تا زمان شکل‌گیری یک کشور ملت هیچ‌گونه هویت مبتنی بر اشتراکات فرهنگی، زبانی، مذهبی وجود نداشته است. آنچه مهم است این است که هویت‌های اجتماعی نوع اخیر را نمی‌توان «هویت ملی» نامید زیرا ملتی برساخته نشده و شکل نگرفته است که اعضایش با چنین هویت اجتماعی گسترده‌ای همانندسازی کنند. اما هویت‌های قومی به معنای دانشی که اعضا از یک گروه اجتماعی هم‌تبار فرض شده دارای اشتراکات زبانی، فرهنگی، مذهبی دارند و با آن به‌لحاظ عاطفی ارتباط برقرار می‌کنند و به آن احساس تعلق دارند، در تاریخ از دیرباز وجود داشته است. در واقع انسان به‌عنوان یک گونه زیست‌شناختی موجودی اجتماعی است و همواره زندگی گروهی یا جمعی داشته است. هویت‌های ملی در عصری شکل گرفتند که مفهوم ملت پدید آمد و اساس تقسیم‌بندی سیاسی یا «هویت سیاسی» اعضای یک قوم یا مجموعه‌ای از اقوام دارای اشتراکات تاریخی شد. در دنیای امروز تصور ملت از خود داشتن (ن.ک. بندیکت اندرسون، ۱۹۹۱ و مایکل شادسن، ۱۳۷۴) در شرایطی رخ می‌دهد که اعضای یک قوم دولتی ملی تشکیل داده باشند یا خواست تشکیل یک دولت ملی، ولو در محدوده یک حکومت فدراتیو، در سر داشته باشند. در هر دو مورد می‌توان انتظار داشت که نوعی هویت ملی شکل گیرد و مانند هر هویتی، در تقابل با غیر یا هویت دیگری، تعریفی یابد و در اذهان افرادی که با آن هویت ملی همانندسازی می‌کنند به مبنایی مهم برای خودآگاهی تبدیل شود. هویت ملی، پس از شکل‌گیری، می‌تواند جایگزین هویت قومی شود. اما هر دو گونه هویت مذکور به آن بخش از کلیتی که فرد از خود می‌سازد گفته می‌شود که «تداوم میان تصویر ساخته شده از اجداد گذشته و آرمان‌های آینده را در قبال ملیت (قومیت) بیان می‌کند» (واینریش، ۱۹۹۱). اعضای یک ملت روایت‌های زندگی مشترکی از گروه خلق می‌کنند که گذشته، حال، و آینده را در یک بازنمایی یک‌پارچه به هم پیوند می‌دهد (سینیرلا، ۱۹۹۸).

در عصر کنونی که ادامه عصر کشور ملت‌ها در شرایط جهانی شدن است، فرانک روسیانو (۲۰۰۳) مدعی می‌شود که ساختن یا تداوم هویت ملی از برخی جهات حاصل گفت و شنود میان آگاهی ملی شهروندان یک کشور یا تصویری که آنان از کشور خود دارند از یک سو و تصویر بین‌المللی ادراک شده یا واقعی آن کشور در افکار عمومی جهان از سوی دیگر است. به عقیده او هویت ملی را دیگر نمی‌توان دارای خصلتی ایستا در یک واحد سیاسی شکل گرفته و رسماً تثبیت شده دانست، بلکه باید آن را نوعی گفت‌وگوی مداوم میان داخل و خارج مفهوم‌سازی کرد. یکی از مهم‌ترین و حیاتی‌ترین عوامل خارجی دخیل در فرآیند برساخته شدن هویت ملی برداشتی است که از یک ملت در افکار عمومی جهان وجود دارد (یا از سوی اعضای یک ملت تصور می‌شود که وجود دارد). در هر صورت باید متوجه بود که هویت ملی نیز مانند هر هویت اجتماعی در فرآیندی از ساخته شدن و بازساخته شدن قرار دارد و علاوه بر عناصر تاریخی دخیل در برساخته شدن هویت، انواع عناصر عصری و کنش‌ها و برهم کنش‌های داخلی و خارجی در تحولات هویت ملی اثر گذارند.

### «هویت ملی» و «هویت ایرانی» در آرای پژوهش‌گران ایرانی

در میان پژوهش‌گران ایرانی که به موضوع هویت ملی ایرانیان پرداخته‌اند در کلی‌ترین سطح می‌توان سه دیدگاه را مشاهده کرد. نخست، آنان که تفاوتی میان هویت ملی (به معنایی سیاسی) و هویت ایرانی (به معنایی فرهنگی) نمی‌بینند و هویت ملی ایرانی را دیرینه و تداوم یافته در طول تاریخ می‌پندارند. دوم، دیدگاهی که برساخته بودن هویت ملی ایرانی را می‌پذیرد اما تصریح می‌کند که هویت ملی ایرانیان مربوط به عصر مدرن نیست و در طول تاریخ شکل گرفته است. سوم، دیدگاه پژوهش‌گرانی که میان هویت ملی ایرانی، که زاییده عصر مدرن است و هویت ایرانی، که در طول تاریخ نمودها و جلوه‌های گوناگونی را داشته و بازسازی‌های

چندگانه‌ای را در پشت سر داشته، تمایز مفهومی دقیق قائل می‌شوند. آرا سخن‌گویان شاخص هریک از این دیدگاه‌ها را به بحث می‌گذاریم.

حمید احمدی (۱۳۸۶:۱۶۸) ایران را دارای تداوم تاریخی، فرهنگی و «سیاسی به مفهوم دولت» می‌داند و لذا از دید او ایرانیان از دیرباز هویتی ملی داشتند و این هویت ربطی به دوران مدرن ندارد. نام‌برد هویت را به سه دسته تقسیم می‌کند: هویت فردی، هویت اجتماعی و هویت ملی. هویت‌های قومی را از انواع هویت اجتماعی می‌داند و بر این باور است که گروه‌های قومی را نمی‌توان یک ملت دانست زیرا دولتی به تعبیر مدرن در یک سرزمین شناخته شده تشکیل نداده‌اند. به‌علاوه، در میان سه دسته هویت یاد شده، هویت ملی «در بالاترین سطح» قرار می‌گیرد و «هویت‌های دیگر نمی‌توانند در برابر آن قرار بگیرند چون هویت ملی جمع هویت‌های فردی و اجتماعی در محیط ملی است» (همان: ۱۶۷). در دیدگاه احمدی تفاوتی میان هویت ملی و هویت ایرانی نیست و تداوم وجود دولت در این سرزمین شرط کافی برای وجود یک هویت ملی در طول تاریخ محسوب می‌شود. این در حالی است که مرزهای آن‌چه ما ایران می‌دانیم در طول تاریخ و در حکومت‌های گوناگون مدام در حال تغییر بوده است و بسیاری از سلسله‌های پادشاهی که بر بخش‌های گوناگونی این سرزمین حکم رانده‌اند منشأ غیرایرانی (به معنای فرهنگی) داشته‌اند: از اسکندر و اخلافش سلوکیان گرفته تا عرب‌ها، و انواع قبایل ترک که از ماوراء خراسان به ایران هجوم آوردند و دودمان‌های پادشاهی چون سلجوقیان، غزنویان، خوارزمشاهیان و سپس، با حمله مغول و تاتار، ایلخانیان و تیموریان و غیره را در تمام یا بخش‌هایی از فلات ایران برپا کردند.

احمدی تاریخ و اسطوره‌های ایرانی، جغرافیا یا سرزمین ایران، میراث فرهنگی و ادبی ایران (که در زبان تجلی یافته است) و میراث سیاسی ایران (وجود دولت) را مهم‌ترین عوامل «حفظ هویت ملی» در طول تاریخ می‌داند (احمدی، ۱۳۸۶:۱۶۹-۱۷۱). هر مقدار که هویت ملی طبیعی، واقعی و جوهری تلقی می‌شود، هویت قومی در بحث ایشان امری مصنوعی و ریشه‌دار در سیاست معرفی می‌گردد. آن‌چه ایشان «قوم‌گرایی» می‌نامند در تلاش‌های نخبگان قومی ریشه دارد که موقعیت قبلی خود را از دست داده‌اند یا طالب کسب موقعیت‌های سیاسی جدیدند، یا حاصل عملکرد نخبگان یا قدرت‌های خارجی است که از موضوعات قومی سوءاستفاده می‌کنند (همان، ۱۸۲-۱۸۳). به‌لحاظ نظری، ایشان هیچ توضیحی نمی‌دهند که چرا هویت ملی برخلاف هویت قومی از انواع هویت‌های اجتماعی محسوب نمی‌شود و برخلاف هویت قومی، که ساخته و پرداخته سیاست‌ورزان قومی است باید کاملاً طبیعی و تاریخی و به‌عنوان «عالی‌ترین سطح هویتی» (در طول تاریخ؟) پنداشته شود. ایشان با وجود آن‌که هویت ملی ایران را دارای «بنیادهای مستحکم تاریخی و فرهنگی و سیاسی» و برخوردار از «پیوستگی و اصالت و استقلال خاص خود» می‌داند، نگران و منتقد وضعیت موجود است و معتقد است که برای «استحکام، پویایی و تقویت همبستگی ملی بیشتر» باید ضمن تکیه بر عناصر سازنده سرزمینی، تاریخی، سیاسی و فرهنگی ایران، خود را به صورت «یک گفتمان هویتی مردم شهروندمحور بازسازی کند» (احمدی، ۱۳۸۸: ۸). باز هم مشخص نیست که ملتی که با وجود اشغال‌های مکرر توسط بیگانگان در طول تاریخ همچنان هویت ملی خود را حفظ کرده است دیگر چرا باید نگران برخی زیاده‌روی‌ها در افزودن عنصر اسلامی به عنصر ایرانی در محلول هویتی ایرانیان باشد. درواقع به‌نظر می‌رسد خود ایشان نیز به‌رغم تمام تلاشی که برای دیرینه نشان دادن هویت ملی ایرانی و تداوم آن به عمل می‌آورد (به‌طور مثال ر.ک احمدی، ۱۳۸۷)، چاره‌ای ندارد که بر برساخته بودن آن (دست‌کم به معنای تاریخی) اذعان کند و بپذیرد که در ایران با وجود آن‌که ملتی باستانی همواره وجود داشته، «هویت ملی و ملیت به مرور زمان و به‌عنوان پدیده‌ای برساخته و یا سازه‌ای اجتماعی شکل گرفته و استحکام یافته است» (همان: ۱۲).

ایشان در ضمن، منتقد سیاست‌های فرهنگی دوران حاضرند و بر این باورند که درست همان‌گونه که شاه از ناسیونالیسم ایرانی و عناصر مربوط به هویت باستانی ایرانیان استفاده ابزاری می‌کرد و به تضاد میان دین و دولت در ایران دامن می‌زد، برخی از کارگزاران فرهنگی نظام پس از انقلاب نیز به بهانه‌های گوناگون «عنصر معنوی» هویت ایرانی، یعنی اسلام، را در تقابل با «عنصر ملی» هویت ایرانی، یعنی فرهنگ و زبان ایران، قرار می‌دهند. به‌زعم ایشان، هم تضعیف دین و هم تضعیف عنصر ملی هویت ایرانی «زمینه را برای تهاجم فرهنگی و تأثیرگذاری آن در میان نسل جوان فراهم می‌کند» (احمدی، ۱۳۸۳: ۹۳).

مرتضی ثاقب‌فر (۱۳۸۳: ۲۴۴) نیز هویت ملی ایرانی را ادامه‌دار در طول تاریخ می‌پندارد و تاریخ ایران باستان و اسطوره‌های آن را دارای حداکثر نقش در شکل‌گیری هویت مذکور می‌داند. در این میان، شاهنامه فردوسی مهم‌ترین اثر زنده نگهدارنده «خودآگاهی

ملی» در طول سده‌ها بوده است. مانند بسیاری از پژوهش‌گران دیگر، او عناصر تشکیل‌دهنده هویت ایرانی در زمان حاضر را فرهنگ ملی باستانی ایران، فرهنگ اسلامی، و فرهنگ غربی و معاصر برمی‌شمرد (۲۵۱-۲۵۲). در آرا داورشیاوندی، مجموعه‌ای از عوامل «سخت‌افزاری» و «نرم‌افزاری» در دوران معاصر سبب همگرایی هویت ملی در میان ایرانیان شده است. عوامل «سخت‌افزاری» عبارتند از: سرزمین واحد، دولت واحد، تقویم واحد، زبان و خط واحد، کیش و آیین واحد، پول واحد، مقیاس‌های اندازه‌گیری، شناسنامه، پرچم و سرود. مهم‌ترین عامل نرم‌افزاری همگرایی ملی به باور ایشان رسانه‌های جمعی است. البته ایشان اشاره‌ای به آموزش و پرورش به‌عنوان یکی از مهم‌ترین ابزارهای جامعه‌پذیری در یک هویت ملی ندارد (شیاوندی، ۱۳۸۰).

در برداشتی دیگر از هویت ملی ایرانیان، معینی علمداری (۱۳۸۳: ۲۶) هویت ملی را امری طبیعی نمی‌داند بلکه معتقد است که این هویت نوعی برساخته است که با «به یاد آوردن» اسطوره‌ها و به‌وسیله روایت‌گری در طول تاریخ «ساخته و پرداخته می‌شود و سپس به صورت خاطره جمعی درآمده و بعد از آن تثبیت می‌شود». هویت ایرانی نیز براساس نوعی خودآگاهی جمعی در طول تاریخ و با به یاد آوردن اسطوره‌های تاریخی و خاطره‌های جمعی و در چارچوب یک نظام غیریت‌سازی، یعنی نظامی از تمایزها میان خود و دیگری یا میان ایرانی و انیرانی، شکل گرفته و تداوم یافته است. وی به تغییرپذیری هویت‌ها و داشتن چند هویت به‌طور هم‌زمان (بدون آن‌که سلسله‌مراتبی از هویت‌ها را در نظر گرفته باشد) اذعان دارد (همان: ۳۱) و از تداوم «هویت ملی در عین تغییر» سخن می‌گوید (همان: ۳۵). مانند هرگونه هویت‌سازی، هویت ایرانی از طریق غیریت‌سازی‌ها و نوعی حس «برگزیدگی و برتری‌جویی» تحقق یافته و در طول زمان «تأثیرات تاریخی فرهنگی و روانی» داشته است. روایتی که از راه غیریت‌سازی و مقایسه با دیگران و با اتکا به واژگان و تفسیر و تعبیرهای گوناگون صورت گرفته، ذهنیت ایرانی و مفهومی از «ایرانی بودن» را در میان ایرانیان پدید آورده است. معینی علمداری روایت مذکور را بسی قدرتمند و مایه تداوم فرهنگی این کشور باستانی، با وجود از سر گذراندن حوادث گوناگون و تهاجم‌های بیگانگان و تحولات اجتماعی و سیاسی عمیق در جامعه ایران می‌داند. صاحبان اندیشه و ادب در استمرار و تدقیق این ذهنیت و روایت تاریخی نقش بسیار برجسته‌ای داشته‌اند و شاید بتوان گفت نقش ادیبان، شعرا، تاریخ‌نویسان و اهل فرهنگ بیش از سیاست‌مداران و فلاسفه بوده است (همان: ۴۷). درباره نقش زبان و ادبیات فارسی در کل دوران تاریخی اسلامی در ایران در تداوم هویت ایرانی نباید تردید داشت. زبان و ادبیات فارسی در میان کل مردمان ساکن در این سرزمین همواره در نقش یک فرهنگ اعلا، مایه تداوم نوعی حس ایرانی به‌رغم داشتن زبان‌های قومی گوناگون بوده است (ر.ک. کامبوزیا، ۱۳۸۳ و سیدامامی، ۱۳۸۳). در کل، به عقیده معینی علمداری، ایران «به‌عنوان یک تمدن کهن» در میان معدود ملت‌هایی است که روایت تاریخی‌اش تا امروز ادامه داشته است و در نتیجه، روایت «ایرانی بودن» روایتی غنی و ریشه‌دار است (معینی علمداری، ۱۳۸۳: ۴۹).

به‌نظر می‌رسد معینی علمداری تمایز مفهومی چندانی میان «هویت ایرانی» و «هویت ملی» قائل نمی‌شود. آنچه او در طول تاریخ بر پایه روایت‌هایی از خاطره‌ها و اسطوره‌های مشترک استمرار یافته می‌بیند در واقع «هویت ایرانی» و بیان‌گر نوعی تداوم فرهنگی در این کشور است. اما پرسشی که همچنان بر جای می‌ماند این است که آیا مردمی که در این سرزمین زندگی می‌کردند در طول زمان همواره خود را عضوی از یک «ملت» تصور کرده‌اند و این تصور را دست‌مایه اصلی‌ترین وفاداری‌های خود و حس تعلق به یک هویت جمعی کلان قرار داده‌اند یا خیر. به‌عبارت دیگر، تصویری که ما ایرانیان در عصر معاصر از ایرانی بودن خود یافته‌ایم و کم و بیش خود را در قالب یک ملت بیان کرده‌ایم با همان تصویری که در دوره‌های مختلف تاریخ پس از اسلام در میان قبایل و اقوام گوناگون این سرزمین از هویت اجتماعی خود وجود داشته یکسان بوده است؟ پاسخ من به این پرسش منفی است. آنچه ما امروزه از هویت ملی خود درک می‌کنیم با آنچه مردم ساکن در این سرزمین در گذشته از «مای» جمعی خود داشتند یکسان نبوده است. حتی در آثار تاریخ‌نویسان گذشته این کشور تا قرون جدید که تاریخ‌نگاری مدرن بر پایه گفتمانی ملی یا روایتی ملی از تاریخ ایرانی پدیدار شد و «بازگویی ایران‌مدارانه تاریخ» کم‌کم باب شد، آنچه می‌بینیم «تاریخ ملوک عجم» است حتی توسط نویسندگان ایرانی (توکلی طرقی، ۱۳۸۱: ۱۵).

نکته مهمی که در تحلیل معینی علمداری به آن پرداخته نشده است این است که مجاری سابق تداوم روایت‌های کهن در هویت ایرانی معلوم نیست تا چه میزان برقرار باشند. به‌نظر می‌رسد که امروزه ذهنیت جمعی مردم ایران نه از مجرای شعر و ادبیات

پارسی یا داستان‌های فولکوریک و نقالی‌های قهوه‌خانه‌ای و حتی مقاله‌ها و سخنرانی‌های اهل فضل و اندیشه، بلکه از طریق نظام آموزشی رسمی و رسانه‌های جمعی<sup>۵</sup> ساخته می‌شود. حال اگر این مجاری به‌عنوان

عوامل اصلی شکل‌گیری ذهنیت‌های جمعی روایت‌های دیگری را ترویج کنند که به آن‌چه در گذشته از طریق شعر و ادبیات تداوم‌یافته متفاوت باشد، باید انتظار آن را داشت که در «خاطره جمعی استمرار یافته تا زمان حاضر» خلل جدی وارد آید و بازاندیشی‌ها و بازخوانی‌های نویی از روایت ایرانی در حال تحقق باشد.

به‌عنوان چهره شاخص سومین رویکرد، احمد شرف با این برداشت که هویت ملی ایرانی ازلی است مخالف است، ضمن این‌که با برداشت دیگری که هویت مذکور را صرفاً یک برساخته جدید و در پیامد آثار پژوهش‌گران شرق‌شناس و تاریخ‌نگاران غربی می‌داند نیز موافق نیست. به اعتقاد او ایران در طول تاریخ از نوعی تداوم هویتی برخوردار بوده است و می‌توان آن را یک «ملت تاریخی» (همان‌گونه که هابسباوم نیز می‌گوید) دانست (اشرف، ۱۳۸۳: ۱۳۵-۱۳۷). اما نکته برجسته در تحلیل اشرف از هویت ایرانی این است که وی «هویت ایرانی» را از «هویت ملی» ایرانیان جدا می‌کند. هویت نخست دارای تداوم تاریخی است (از زمان ساسانیان)<sup>۶</sup> و هویت دوم محصول عصر جدید و پیدایش کشور ملت‌ها و آگاهی مربوط به آن است.

به باور اشرف، «هویت ایرانی» از قرن سوم میلادی از سوی پادشاهان ساسانی به‌عنوان نوعی «هویت جمعی با تصور ایرانی بودن» وارد تاریخ ایران شد؛ ۹ قرن دچار فترت بود؛ به همت شاهان صفوی و به یاری مذهب شیعی از نو احیا شد؛<sup>۷</sup> و با انقلاب مشروطه و تأسیس نوعی دولت ملی در معنای امروزی حیاتی دوباره یافت (۱۴۵-۱۴۷).

بیان دیگری از فرآیند مذکور را در نوشته‌های بشیریه می‌یابیم. از دید ایشان، در هر دوره‌ای در قالب گفتمان سیاسی مسلط در آن دوره هویتی یک‌پارچه، سراسری، ناب، و دیرینه بر پایه مواد و مصالحی که در فرهنگ کهن ایرانی وجود داشت تعریف می‌شد و در یک فرآیند غیریت‌پردازی تلاش می‌شد تا کل جامعه را فراگیرد. در هر دوره هویت‌های چندگانه موجود در این سرزمین انکار می‌شد و «ما»یی جمعی با هویتی یگانه تأسیس می‌شد و در تقابل با دیگری یا غیری که دشمن بود قرار داده می‌شد. هر گفتمانی با مقاصد سیاسی ویژه‌اش و در جهت تولید قدرت «هر زمان ضلعی در منشور پیچیده هویت را به زیان اضلاع دیگر برجسته [می‌کرد]» (بشیریه، ۱۳۸۳: ۱۱۷).

ضرورت مبارزه با عثمانیان سنی مذهب چنان شدید بود که شاهان ترک زبان صفوی نه تنها تشیع را رکن اصلی هویت اتباع خود قرار دادند بلکه کوشیدند تا با اتصال خود به شاهان باستانی ایران فرهنگ و تمدن ایرانی را زنده کنند و زبان پارسی را پاس بدارند. با مشروطیت تلاش‌های ملی‌گرایانه آغاز شد و تأکیدی جدی بر هویت باستانی ایران در کنار هویت اسلامی آشنا در جامعه به عمل آمد. تاجیک نیز در روایتی که بر ساخته‌گرایی ایدئولوژیکی یا گفتمانی لاکلائو را بازتاب می‌دهد، می‌نویسد که گفتمان ناسیونالیستی تجدیدگرایی عصر پهلوی برای برساختن هویتی یک‌پارچه از مردم این سرزمین دیگر ایدئولوژیک خود را در اسلام و سنت و دیگر بیرونی‌اش را در عرب‌ها یافت (تاجیک، ۱۳۸۳: ۱۷۷) و با تکیه بر مفهوم «نژاد آریایی» هویت ایرانی را به هویت غربی و دنیای مدرن پیوند زد. در رویکرد گفتمانی «معنا خاصیت ذاتی واژه‌ها و اشیا نیست، بلکه همیشه نتیجه توافق یا عدم توافق است». در گفتمان‌هاست که هویت و معنا شکل می‌گیرند و «مرزهای هویتی همواره لرزان و منزلت‌ها و مواضع هویتی مستمراً در ریزشند». بسته به این‌که چه رابطه‌ای میان دال‌ها و مدلول‌ها برقرار شود معنا و هویت شکل می‌گیرند، بدون آن‌که «هیچ رابطه ذاتی و از قبل ارزانی شده‌ای بین این دو» وجود داشته باشد (همان: ۵۶)

### گرایش نظری پژوهش حاضر

در پژوهش حاضر رویکرد بر ساخت‌گرایی در جامعه‌شناسی و نیز نظریه هویت اجتماعی تاجفل مبنا قرار گرفته است. در دیدگاه

<sup>۵</sup>. یعنی مهم‌ترین عوامل «نرم‌افزاری» تداوم هویت و «همگرایی ملی» به قول داورشیخاوندی (۱۳۸۰: ۵۵).

<sup>۶</sup>. نخستین‌بار در دوران ساسانیان، «ایران» برای نامیدن این سرزمین به‌کار رفت.

<sup>۷</sup>. داورشیخاوندی نیز بر این باور است که شاهان صفوی و به‌ویژه شاه اسماعیل تلاش کردند تا یک‌هویت واحد ایرانی بر پایه

مذهب شیعه و آموزه‌های شاهنامه ایجاد کنند (شیخاوندی، ۱۳۸۷).

بر ساخت‌گرایی هویت پدیده‌ای جوهری نیست بلکه در جریان تعامل اجتماعی ساخته می‌شود. هویت به‌عنوان سرچشمه معنا و تعریف خود (چه فردی و چه جمعی) امری بر ساخته است که می‌تواند با توجه به انواع تلفیق‌هایی که از مواد و مصالح فرهنگی به‌عمل می‌آید معناهای متفاوتی بیابد. با وجود آن‌که گزینه‌های هویتی محدودیت‌هایی دارند، نفس وجود گزینه‌های گوناگون از میان عناصر مختلف برای ساختن هویت‌ها تنوع چشمگیری به برساخته‌هایی که مردم از هویت خویش می‌سازند می‌دهد (سیدامامی، ۱۳۸۷). هویت‌های اجتماعی فراگیری چون هویت ایرانی یا هویت ملی ایرانی با استفاده از مواد و مصالحی که در تاریخ این سرزمین وجود داشته است (به کمک انواع بازخوانی‌های تاریخی) برساخته شده‌اند و به‌تدریج معنا یافته‌اند و نیاز چندانی به انواع جعلیات تاریخی و اسطوره‌های جدید نبوده است. اما حتی چنین هویت‌هایی همواره در معرض بازتفسیر قرار دارند. هویت‌ها همواره در ارتباط با «غیر» یا یک دگرهویتی تعریف می‌شوند، یعنی آن‌چه باید بیرون از هویت خودی قرار گیرد و در تقابل با آن هویت معنا یابد. گفتمان‌هایی که در ایران کنونی به رقابت برای تثبیت یک هویت ملی فراگیر پرداخته‌اند، اعم از گفتمان اسلام‌گرا یا ملی‌گرا یا تلفیق‌های خاص از آن دو، هر یک بر مواد و مصالحی از تاریخ و فرهنگ ایران دست گذاشته‌اند که با طرح مطلوبشان از ایران هماهنگ باشد. در این میان، برای گروه‌های مختلف مردم انواع تلفیق‌ها و بیان‌های مختلف از هویت ایرانی با توجه به پایگاه‌های هویتی موجود در جامعه امکان‌پذیر است؛ و در تعامل با یا در واکنش به طرح‌های هویتی موجود و حتی برداشتی که از هویت ایرانی در خارج وجود دارد، انواع برداشت‌ها از هویت ایرانی شکل می‌گیرد.

گفتمان‌هایی که تمامیت‌گرا هستند به‌طور قاطعی با هرگونه عناصر هویتی که در تضاد یا حتی متفاوت با عناصر هویتی طرح مطلوبشان باشد در می‌ستیزند و به‌طور نظام‌مند سعی در حذف و طرد آن دارند. در مقابل، انواعی از «هویت‌های مقاومت»، به تعبیر کاستلز، در جامعه شکل می‌گیرد و خود را در رویارویی با هویت‌های رسمی و ترویج شده از سوی کارگزاران رسمی جامعه‌پذیری معنا می‌کند. از جمله در یک پیمایش در میان دختران دانش‌آموز مشخص شد که اغلب پاسخ‌دهندگان از هویت‌های پیشنهادی سیاست‌گذاران رسمی سرپیچی نظری و عملی دارند (منطقی، ۱۳۸۳). گستردگی دسترسی به انواع ارتباطات در عصر کنونی به معنای در دسترس بودن انواع مواد و مصالح مورد نیاز برای بازسازی‌های نوظهور هویتی بوده است. عناصری از هویت باستانی ایرانی، هویت‌های اسلامی و انواع عناصر هویتی جهانی در اختیار افراد قرار دارد تا از میان آن‌ها برگزینند و بیان‌های<sup>۸</sup> جدیدی از هویت را برای خود بسازند.

در این پژوهش آنچه مورد بررسی قرار گرفته است هویت ایرانی و درکی است که جوانان امروزی از هویت ایرانی خود دارند. بدیهی است که در گفتمان رایج در میان مردم تفکیکی مفهومی میان هویت ایرانی و هویت ملی به عمل نمی‌آید. در واقع حضور دولت ملی مدرن در این کشور در یک‌صد و چند سال گذشته راهگشای شکل‌گیری نوعی هویت ملی، ولو با عناصر و مؤلفه‌های سیال و بازتفسیر شونده، بوده است. این را به‌ویژه در گفته‌های اکثریت قریب به اتفاق مصاحبه‌شوندگان در این تحقیق می‌توان دید که در پاسخ به این پرسش که «آیا تاجیک‌ها و افغانی‌ها را که زبان و فرهنگ مشترکی با ما دارند ایرانی می‌دانند یا نه» ایرانی بودن آنان را منکر می‌شدند.

## روش گردآوری و تحلیل داده‌ها

در این پژوهش داده‌ها به‌طور مستقیم به کمک مصاحبه‌های نیمه ساختمند کیفی در دو ماه آخر سال ۱۳۸۸ و ۳ ماه نخست سال ۱۳۸۹ به‌دست آمده‌اند.<sup>۹</sup> افراد گروه هدف یا نمونه‌ای که در

این پژوهش در نظر گرفته شدند از میان جوانان ۱۸ تا ۲۹ سال که دست‌کم دانشجوی کارشناسی باشند یا مدرک دانشگاهی داشته باشند انتخاب شدند.<sup>۱۰</sup> دلیل تمرکز بر این گروه سنی اهمیت این جوانان تحصیل کرده به‌لحاظ جمعیتی و استراتژیک بودن نقش آنان در آینده کشور بود. در عین حال، این افراد نسلی را تشکیل می‌دهند که در سال‌های پس از انقلاب پرورش یافته و جامعه‌پذیر شده‌اند. این جانب و دستیارانی که برای مصاحبه انتخاب و دقیقاً درباره نحوه انجام مصاحبه‌ها توجیه شده بودند، با توجه به مشخصاتی<sup>۱۱</sup> که برای افراد واجد شرایط در نظر گرفته بودیم، افراد مناسب برای مصاحبه را می‌یافتند و پس از کسب رضایت آنان در هر محلی که مناسب بود (خانه، دانشگاه، محل کار) مصاحبه را انجام می‌دادند. بنابراین نمونه اساساً هدفمند بوده و هر مورد با توجه به دارا بودن مشخصات مورد نظر انتخاب شده است. در عمل بیشتر مصاحبه‌گران سراغ افرادی برای مصاحبه رفتند که با آنان تا حدودی آشنایی قبلی داشتند و می‌دانستند که دارای این شرایط هستند.

برای انجام مصاحبه‌ها از یک «راهنمای مصاحبه» استفاده شد که در اختیار همه مصاحبه‌گران قرار داده شده بود. «راهنما» به گونه‌ای تدوین شده بودند که مصاحبه‌گر می‌توانست، بسته به جریان گفت‌وگو و بدون اصرار بر ترتیب پرسش‌ها، از مصاحبه شونده سؤال بپرسد و، در صورتی که لازم باشد به درک عمیق‌تری از پاسخ‌های ارائه شده برسد، به هر تعداد که نیاز داشته باشد پرسش‌های کندوکاو کننده (probes) بپرسد. در کل ۷۱ نفر مصاحبه شدند. هر مصاحبه به‌طور متوسط ۴۵ دقیقه تا یک ساعت به درازا می‌کشید. مصاحبه‌ها تا زمانی ادامه یافت که احساس شد پاسخ‌ها دیگر نکته جدیدی به مجموعه داده‌ها نمی‌افزایند، یا به‌اصطلاح به مرز «اشباع» نمونه رسیده‌ایم. متن مصاحبه‌ها پیاده شد و در یک جدول نکات اصلی به‌دست آمده از گفته‌های افراد مصاحبه شده درج شدند تا در تفسیرها و تحلیل‌ها مورد استفاده قرار گیرند. با مطالعه چندباره نکات مذکور (گفته‌های شاخص افراد مصاحبه شده) تلاش شد تا الگوهایی استخراج شود که بر پایه آن بتوان به برخی استنتاجات عام‌تر رسید و برخی گونه‌شناسی‌ها را انجام داد. باید این را نیز افزود که در تفسیر داده‌ها تلاش شد تا جهت‌گیری‌های نظری نویسنده داده‌ها را به سخن گفتن و ندارد، و تا جای ممکن با نگاهی بازتابانه میان گفته‌های خود مصاحبه‌شوندگان و برداشت‌های نظری گفت‌وگو برقرار باشد.

### جوانان «ایرانی بودن» خود را چگونه معنا می‌کنند؟

در پاسخ به این پرسش که ایرانی بودن خودتان را در چه می‌بینید؟ (چه ویژگی‌هایی است که شما را یک ایرانی می‌کند؟) پاسخ‌ها بیشتر دور سه محور می‌چرخیدند: (۱) زاده شدن و زندگی در این سرزمین با فرهنگ و آداب و رسوم و روابط انسانی موجود در آن، به‌ویژه روابط خانوادگی؛ (۲) ویژگی‌های تمدنی ایرانی و مفاخر ادبی، فرهنگی و علمی آن؛ (۳) مسلمان بودن، به‌ویژه تعلق خاطر به تشیع. ترکیبی از «معانی» ایرانی بودن که هر مصاحبه شده بیان می‌داشت به‌طور طبیعی با دیگری متفاوت بود، اما برخی پیوندهای معنایی آشکار میان برخی شناسه‌های هویتی ابراز شده به چشم می‌خورد. به‌طور نمونه، فردی که اسلام یا تشیع را یکی از شناسه‌های پایه‌ای هویت خود می‌پنداشت گرایش به آن داشت که در اشاره به پیشینه تمدن ایرانی بر تاریخ اسلامی ایران در گذشته تأکید ورزد، و هنگام برشمردن ویژگی‌های فرهنگی معرف ایرانی بودن دست بر اعیاد مذهبی یا اخلاقیات اسلامی بگذارد.

<sup>۹</sup> در این‌جا لازم است از دانشجویان کارشناسی ارشد کلاس روش تحقیق میان‌رشته‌ای دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران و نیز دانشجویان کارشناسی ارشد کلاس روش تحقیق در علوم سیاسی دانشگاه امام صادق (ع) که برخی از مصاحبه‌ها را انجام دادند صمیمانه تشکر کنم.

<sup>۱۰</sup> بنابراین در تعمیم یافته‌ها باید دقت شود که منظور جوانانی است که به‌هر حال تحصیلات دانشگاهی دارند یا در حال تحصیل در دانشگاه هستند.



زاده شدن و زیستن در ایران برای جوانان مصاحبه شده به آنچه خودی و آشناسی اشاره دارد. این «ما»ی ایرانی بیانگر همه چیزهایی است که فرد با آن‌ها بار آمده و خو گرفته است: روابط گرم و عاطفی در خانواده، محیط‌های آشنا مثل شهر زادگاه، طنز ایرانی، موسیقی ایرانی، صدای اذان<sup>۱۲</sup>، غذایی که می‌خوریم، عید نوروز، اعیاد مذهبی، خون‌گرمی و مهمان‌نوازی. آنچه در این میان بیش از همه چه از طرف افراد بیشتر مذهبی و چه کمتر مذهبی بیان می‌شد دل‌بستگی شدید فرد به خانواده‌اش و روابط عاطفی درون خانواده بود. به‌نظر می‌رسد جوانان بیش از آن‌که احساس اجتماعی به نام ایران را درونی کرده باشند، از وطن خود بیشتر خانواده را رکن اصلی هویت ایرانی خود می‌دانند. گویی اجتماع، با تمام خوبی‌هایی که به‌رحال فرد برای این هویت جمعی خود که او را با ایرانی‌های دیگر پیوند می‌دهد قائل است، هنوز جایی نیست که بشود به آن به‌طور کامل اعتماد کرد. در عوض، این خانواده است که فرد به‌راحتی می‌تواند با آن رابطه برقرار کند و خود را عضوی از آن بداند و از طریق همانندسازی با آن در عمل با جامعه بزرگ‌تر نیز پیوند یابد. درواقع، قوی‌ترین حسی که بیشتر پاسخ‌دهندگان از ایرانی بودن خود دارند تعلق به خانواده‌ای ایرانی است. برای اغلب مصاحبه‌شدگان خانواده و روابط پر مهر و عاطفی درون خانواده یکی از وجوه متمایز هویت ایرانی است که پیش از هر چیز دیگر به ذهنشان می‌رسد و از طریق آن ایرانی بودن خود را معنا می‌کنند. در مصاحبه‌ها حسی مشابه کمتر نسبت به اجتماع بزرگ‌تری به نام مردم ایران دیده می‌شود. تنها می‌توان گفت جوانانی که بر شناسه‌های مذهبی هویت خود پافشاری زیاد دارند گاه احساس قوی مشابهی را نسبت به اسلام یا تشیع بیان می‌دارند.

نکته‌ای که تا حدودی در مصاحبه‌ها دور از انتظار بود خودداری از بیان زبان فارسی به‌عنوان رکن اصلی (یا حتی مهم) ایرانی بودن در میان جوانان بود. شاید آنان زبان فارسی را آن‌قدر بدیهی می‌دانستند که آن را در زمره شناسه‌های اصلی هویت ایرانی خود نمی‌آوردند؛ یا شاید زبان فارسی برای آنان، آن‌چنان‌که نسل‌های پیشین می‌پنداشتند دیگر مهم‌ترین مشخصه ایرانی بودن فرد نیست. در هر حال، به استثنای دو یا سه نفر که بر زبان فارسی به‌عنوان شناسه‌ای مهم در ایرانی بودن خود تأکید داشتند بقیه نامی از آن نبردند و هرگز به ذهنشان نرسید که زبان فارسی را معرف ایرانی بودن خود بدانند. دوباره، برخلاف انتظاری که از یک ایرانی در بیان مؤلفه‌های هویتی‌اش می‌رود، اشاره به پیشینه تاریخی ایران و گذشته پرشکوه کشور به‌طور چشمگیری کمتر از آنچه در زندگی امروزی آنان آشناسی و با آن بار آمده‌اند دیده می‌شد. اگرچه اشاره به پیشینه مذکور و نیز مفاخر علمی، ادبی و فرهنگی کشور به هر صورت محور دیگری از شناسه‌های بیان شده برای هویت ایرانی را تشکیل می‌داد. برداشت تحلیلی نویسنده از مجموعه پاسخ‌های مصاحبه‌شدگان پس از طرح سؤال‌های تعمیق‌کننده بیشتر این است که بیشتر جوانان تحصیل کرده ما «زندگی در حال» را به «زندگی با افتخارات گذشته» (که شاید مشخصه نسل‌های قدیمی‌تر ما باشد) ترجیح می‌دهند و برخلاف پدران و مادران خود، هویتی را که می‌خواهند برای خود بسازند بیشتر به آنچه در زمان حاضر با آن سروکار دارند بستگی دارد تا آنچه نیاکان آنان در گذشته داشتند (و شاید دیگر آن را از دست داده باشیم). در این همانندسازی با میراث غنی ملی، نکته‌ای که بیش از همه خودنمایی می‌کرد تأکید مصاحبه‌شدگان بر «پیشرفته» نشان دادن کشور و مردم ایران بود. رجوع به پیشینه تمدنی و تاریخی کشور و مباحثات به آن بیشتر به‌نظر می‌رسد این معنا را در ذهن افراد داشته باشد که ما در گذشته و حال مردمی پیشرفته و توانمند بوده‌ایم، و اگر در شرایط حاضر از ما به‌عنوان «عقب‌افتاده» یا «دنیای سومی» تصویرسازی می‌شود، ما واقعاً آن‌طور نیستیم، حال چه در حال بازتولید همان گذشته پرشکوه در دوران کنونی باشیم یا از آن دور افتاده باشیم. درست همان‌گونه که در نظریه هویت اجتماعی گفته می‌شود، مصاحبه‌شدگان هویت اجتماعی خود را برتر و بهتر از هویت‌های دیگر می‌پندارند و برای آن صفات مثبتی بیان می‌کنند. افراد مصاحبه شده ایرانیان را مردمی باهوش، با استعداد، طرفدار دانش و علم، و اهل منطق ترسیم می‌کنند و این ویژگی‌ها را از گذشته تا حال جزء ویژگی‌های اصلی ما می‌پندارند. تأکید بر علم و پیشرفت، که از قضا یکی از وجوه امروزی بودن یا مدرن بودن نیز هست، ارتباط چندانی با گرایش‌های فکری مذهبی یا غیرمذهبی افراد نشان نمی‌دهد و در هر دو گروه عمومیت دارد. شاید این یافته را بتوان به همه جوانان تعمیم داد و این‌طور استدلال کرد که مختص جوانانی است که از طریق دانشگاه با فضای فکری ارزش‌گذار بر علم و پیشرفت در ارتباط قرار گرفته‌اند. به‌عنوان مثال، یک دانشجوی کارشناسی ۲۲ ساله در پاسخ به این پرسش که چه چیزی در هویت ایرانی به شما حس غرور می‌دهد ابراز داشت که وقتی خبر اختراع جدیدی از

<sup>۱۲</sup>. به گفته یکی از مصاحبه‌شدگان، «آهنگ‌های شجریان، اذان مؤذن‌زاده اردبیلی...»

سوی هموطنان یا خبر پیشرفت‌های کشور را می‌شنود از ایرانی بودن خود احساس غرور می‌کند. از سوی دیگر، بارها این نگرانی در مصاحبه‌ها بازتاب می‌یافت که خارجی‌ها به اشتباه ما را عقب افتاده و علم ستیز و ضد ارزش‌های امروزی می‌پندارند، در حالی که چنین نیستیم و در گذشته نیز نبوده‌ایم.

سومین محوری از شناسه‌ها که در گفته‌های طیفی از مصاحبه‌شدگان قابل تشخیص است بازنمایی هویت ایرانی برحسب مؤلفه‌های اسلامی آن است. برای این گروه از افرادی که در میان مصاحبه‌شدگان وجود داشتند، ایرانی بودن بدون یک هویت قوی اسلامی معنایی ندارد. آنان در پاسخ به پرسش دیگری درباره اولویت هویت ایرانی یا اسلامی آنان، به‌طور معمول مسلمان بودن را مهم‌تر از ایرانی بودن خود ذکر می‌کنند، و در میان آنان نگاه ایدئولوژیک به اسلام نمایان‌تر از دیگران است<sup>۱۳</sup>. البته ناگفته نماند که اغلب مصاحبه‌شدگان تردیدی نداشتند که فرهنگ مذهبی بخشی از هویت ایرانی است. آن دسته از افراد مصاحبه شده که ایرانی بودن خود را در وهله اول با شناسه‌های مذهبی بیان می‌کردند بر شیعه بودن (حتی شیعه دوازده امامی)، غیرت دینی، عدالت‌طلبی، ظلم‌ستیزی، استکبارستیزی، و حمایت از نظام اسلامی حاکم تأکید داشتند. یک دانشجوی کارشناسی ارشد خانم با ۲۳ سال سن معتقد بود که «ایرانی بودن با اسلام و دین تعریف می‌شود» و یک مرد ۲۰ ساله که دانشجوی کارشناسی مهندسی برق بود خود را «به‌دلیل مسلمان و شیعه بودن» ایرانی می‌دانست.

همان‌گونه با نظریه هویت اجتماعی تاجفل، افراد مصاحبه شده آنچه را که به هویت ایرانی خود نسبت می‌دهند به‌طور عمومی خوب و مثبت ترسیم می‌کنند و تنها در پاسخ به این پرسش که «از چه جنبه‌های ایرانی بودن خود ناخرسندید یا از آن احساس شرمساری می‌کنید»، به ذکر جنبه‌های بد و ناپسند فرهنگ ایرانی از دید خود می‌پردازند. بیشترین شناسه‌های مثبت هویت ایرانی، یعنی آن خصوصیتی در ایرانی بودن که به آن می‌بالند، در گفتار مصاحبه‌شدگان به‌ترتیب عبارتند از: (۱) روابط گرم خانوادگی و روابط انسانی، عاطفی و دوستی‌های عمیق، (۲) هوش و استعداد ایرانی و توانایی‌های علمی ایرانیان، (۳) گذشته پرافتخار کشور، (۴) تعلق خاطر ایرانیان به اسلام و شیعه و (۴) اخلاق و منش ایرانیان. جمع این شناسه‌ها را می‌توان در گفتار یکی از مصاحبه‌شدگان دید که در پاسخ به این پرسش که چه چیزهایی در فرهنگ و هویت ایرانی مایه غرور است اظهار داشت:

«روحیات لطیف، عاطفی بودن، ایمان، روابط خویشاوندی قوی، سنت‌های زیبا هم ایرانی، هم اسلامی — و فرهنگ و تاریخ دیرینه.»

البته عده کمی از مصاحبه‌شدگان، که شاید بتوان آنان را در گونه «بدبینان» جا داد، صرف تولد در این سرزمین را نشانه ایرانی بودن می‌دانستند و بر صفات منفی هویت ایرانی تأکید بیشتری داشتند. آنان ایرانی بودن را یک هویت شناسنامه‌ای می‌دانستند و آمادگی آن را داشتند که در جای دیگری زندگی کنند و در فرهنگ جدید آن‌جا جذب شوند. به‌طور نمونه، یک دانشجو ۲۳ ساله و کارشناسی ارشد در بیان این که ایرانی بودن خود را در چه می‌بیند به این گفته اکتفا کرد که «متولد ایرانم. چیز دیگری نیست که منو ایرانی کنه». او در پاسخ به این پرسش که هویت ایرانی چقدر برایش اهمیت دارد نیز اظهار داشت که «اصلاً مهم نیست». یک دانشجو (خانم) ۲۴ ساله دانشجوی کارشناسی ارشد نیز مطلب را این‌گونه بیان کرد: «واقعاً چیزی نیست که به خاطرش به ایرانی بودنم افتخار کنم؛ چیزی که اگه زمانی جای دیگه رفتم نگاهم کنن و بگن خوش به حالش ایرانیه!» با تحلیل دقیق‌تر گفته‌های مصاحبه‌شدگان به‌نظر می‌رسد که آن دسته از ایشان که اعتماد بیشتری به نظام سیاسی موجود دارند و آن را کم و بیش تلاشی برای تحقق یک نظام آرمانی اسلامی می‌دانند نسبت به وجوه مثبت هویت ایرانی خوش‌بین‌ترند و بیشتر به آنچه هویت ایرانی در حال حاضر را تشکیل می‌دهد تظاهر می‌کنند و بر ضرورت حفظ و دفاع از آن بیشتر تأکید دارند. در مقابل، آن دسته از افرادی که

<sup>۱۳</sup> در فراتحلیلی از مطالعات مختلف که به‌منظور فهم میزان احساس تعلق و التزام جوانان به هویت دینی به‌عمل آمد، مشخص شد که در پژوهش‌های مورد بررسی تصویری بحرانی از وضعیت دینداری جوانان به‌دست نمی‌آید و نظریه افول دینداری در ایران را نمی‌توان پذیرفت. نتایج پژوهش‌ها نشان می‌دهد که در زمینه دو مؤلفه دینداری (یعنی اعتقادات دینی و عواطف دینی شخصی) پاسخ‌دهندگان در وضعیت‌بهتری قرار دارند و «دیندارتر»ند. اما در زمینه دو مؤلفه دیگر دینداری (یعنی ابعاد مناسکی و پیامدی)، دینداری جوانان تا حدودی ضعیف‌تر است (چیت‌ساز قمی، ۱۳۸۶).

نسبت به وضع موجود سیاسی و فرهنگی کشور بی‌اعتمادترند بیشتر بر شناسه‌های منفی هویت ایرانی امروزی دست می‌گذارند و کمالات هویت مذکور را متعلق به گذشته می‌دانند.

در واکنش به پرسشی که از جنبه‌های منفی و ناپسند هویت ایرانی به‌عمل آمده بود به‌ترتیب خصوصیت‌های زیر به زبان مصاحبه‌شدگان می‌آمد: (۱) عقب‌افتادگی از بقیه دنیا؛ (۲) ریا، دروغ و تزویر و رک نبودن؛ (۳) تنبلی و از زیر کار در رفتن و همت نداشتن در کارها؛ (۴) بی‌توجهی به قانون و بی‌نظمی در همه کارها؛ (۵) فردگرایی و خودخواهی و نداشتن روحیه کار جمعی. از جمله ویژگی‌های بد دیگری که در اظهارات مصاحبه‌شده‌ها زیاد دیده می‌شد می‌توان از مواردی چون زیر پا گذاشتن ارزش‌های اسلامی، تنگ‌نظری و حسادت، ولخرجی و اسراف و احساس خودکم‌بینی نام برد. افرادی که عقب‌افتادگی را در زمره صفات بد هویت ایرانی در شرایط حاضر می‌پنداشتند از این‌که در خارج چهره خوبی از ما ایرانیان وجود ندارد نیز بسیار ناخرسند بودند. برخی از پاسخ‌های نوعی به پرسش «آن‌چه در ایرانی بودن نمی‌پسندید و از آن شرمسارید» به شرح زیر است: «وضعیت حال ایران. از لحاظ اجتماعی، فرهنگی و علمی عقب‌افتاده‌ایم.» «از نظر علمی در سطح پایینی هستیم... جهان سومی هستیم.» «عقب‌ماندگی فرهنگی و تکنولوژیکی.» «عقب‌ماندگی از دنیا.» دروغ‌گویی و ریاکاری نیز از جمله صفات ناپسندی بود که به کرات، چه از سوی افراد بسیار متعهد به ارزش‌های اسلامی و چه دیگران، اظهار می‌شد. یک مرد ۲۴ ساله با مدرک کارشناسی «دروغ‌گویی، دورویی، رعایت نکردن حقوق دیگران، لجبازی و ساز مخالف زدن» را در زمره صفات بد ایرانیان برمی‌شمرد. یک خانم ۲۴ ساله که دانشجوی کارشناسی ارشد بود در وصف وجوه منفی هویت ایرانی این‌طور اظهار نظر کرد: «کارهایی به نام اسلام می‌کنیم که در شأن ما مسلمانان نیست... غیبت، تهمت، دروغ، استفاده نکردن از هوش...» تنبلی و بی‌مسئولیتی در کار نیز در شمار ویژگی‌های ناپسندی است که برخی از مصاحبه‌شدگان در هویت ایرانی می‌بینند و از آن احساس شرمساری می‌کنند، که در این جمله یکی از مصاحبه‌شدگان به خوبی هویدا است: «تنبلی، خیلی تنبل! دوست دارن بدون این‌که زحمت بکشن... یه شبه راه هزار ساله رو طی کنن.»

دو گونه (سنخ) در میان مصاحبه‌شدگان در زمینه نوع صفات ناپسندی که در هویت ایرانی می‌بینند قابل تشخیص است. اگرچه این دوگونه همه یا حتی اکثریت مصاحبه‌شدگان را تشکیل نمی‌دهند: (۱) سنخی که همه ویژگی‌های بد کنونی را به نحوی به حکومت‌های معاصر و شرایط اجتماعی و فرهنگی ایجاد شده توسط آن‌ها نسبت می‌دهد، و (۲) سنخی که عدم پیروی از اسلام و ارزش‌های اسلامی را عامل همه مشکلات فرهنگی می‌داند. در این تحقیق دو گونه مذکور را به‌ترتیب «منتقدان فرهنگی» و «ارزش‌گرایان» نام‌گذاری می‌کنیم.

### چه عواملی را تضعیف‌کننده هویت ایرانی می‌دانند؟

مصاحبه‌شدگان مجموعه‌ای از عوامل داخلی و خارجی را سبب تضعیف هویت ایرانی می‌دانند که برخی از آن‌ها ریشه در دشمنان کشور در خارج دارد، برخی از سیاست‌های فرهنگی نادرست دولت‌ها سرچشمه می‌گیرد و برخی به باورها و نگرش‌های خود ما ایرانیان باز می‌گردد. سه محور اصلی را در توضیحات مصاحبه‌شدگان در این زمینه می‌توان تشخیص داد: (۱) بی‌توجهی به ارزش‌های دینی، غرب‌زدگی و دنباله‌روی از فرهنگ‌های بیگانه، (۲) سیاست‌های فرهنگی و آموزشی نادرستی که به وجه ایرانی هویت ما بهای لازم را نمی‌دهد، (۳) عقب‌ماندگی و توسعه‌نیافتگی فرهنگ ما که سبب شده خودباوری لازم را نداشته باشیم و همواره در حال تقلید از دیگران باشیم. تبیین دیگری که البته در حد کمتر از سوی برخی مصاحبه‌شدگان در زمینه عوامل تضعیف‌کننده هویت ایرانی ارائه می‌شد این بود که اختلافات داخلی و نبود وحدت در کشور درباره مسائل سیاسی زمینه‌ساز تضعیف هویت ملی بوده است. در مورد عوامل خارجی تضعیف‌کننده هویت ایرانی، نظر غالب مصاحبه‌شدگان این بود که ضعف‌های داخلی خود ما زمینه را برای تهاجم فرهنگی غربیان فراهم می‌کند و اگر از داخل هویت خود را مستحکم کنیم، فرهنگ بیگانگان نمی‌تواند سبب تضعیف هویت ایرانی ما شود. در خلال گفت‌وگوها، برخی از مصاحبه‌شدگان توجه و تمرکز بیشتری بر موضوع می‌یافتند و به این نتیجه‌گیری می‌رسیدند که نشناختن فرهنگ و تمدن دیرپا و غنی ما از سوی بسیاری از جوانان خود عاملی در جهت رنگ باختن هویت ایرانی است. در این استدلال فرض بر این است که گونه‌ای هویت ایرانی آرمانی وجود دارد که با نداشتن شناخت درست نسبت به آن، از آن دور مانده‌ایم و به سهولت خود را در معرض فرهنگ‌های وارداتی قرار داده‌ایم. آن دسته از افرادی که بی‌توجهی به ارزش‌های دینی را سبب تضعیف هویت ایرانی می‌دانند خودباختگی نسبت به غرب و

ارزش‌های غربیان، برتر دانستن آنان و تقلید کورکورانه از آنان را از عوارض دور شدن از ارزش‌های اصیل اسلامی (و ایرانی) می‌دانند. بی‌اعتمادی به خود یا نداشتن خودباوری سویه دیگر دور شدن از ارزش‌های دینی است که به نوبه خود سبب می‌شود از دیگران تقلید کنیم و در مقابل تهاجم فرهنگی غرب ناتوان باشیم. این‌گونه تبیین‌ها عموماً از جانب افرادی ارائه می‌شد که بر وجه اسلامی هویت ایرانی خود تأکید بیشتری داشتند (سنخ ارزش‌گرایان). گفته یک دانشجوی ۱۹ ساله را می‌توان اظهارنظری نوعی در میان افراد این گروه دانست: «چون احکام دین را رعایت نمی‌کنیم و هویت ما هم ناشی از آن احکام است، در هویتمان نقصان پیدا می‌شود.» در مقابل، گروهی که عوامل تضعیف‌کننده هویت ایرانی را در سیاست‌های فرهنگی و آموزشی حکومت‌ها جست‌وجو می‌کنند بر این باورند که عواملی چون نظام آموزشی غلط، تحمیل شیوه‌هایی از زندگی که الزاماً با روحیات مردم ما سازگار نیست، برداشت‌های افراطی از دین و کلا بی‌توجهی به وجه ایرانی هویت ما سبب رنگ باختن هویت ایرانی شده است. در کلام یک خانم ۲۷ ساله، «القای یک‌سری فرهنگ‌هایی که برای ما ایرانیان نیست... باعث پایین آمدن روحیه افراد می‌شود و فرد هیچ انگیزه‌ای برای حفظ هویت اصلی خود نمی‌یابد.» یک دانشجو (خانم) نیز سیاست‌گذاری‌های غلط و مدیریت‌های بد فرهنگی را باعث نابودی هویت می‌داند. یک مرد ۲۹ ساله معتقد است که سیاست‌گذاران فرهنگی کشور به هویت ملی بها نمی‌دهند. و یک زن دانشجوی کارشناسی ارشد این‌طور استدلال می‌کند که «چون خود را در وضع موجود نمی‌پذیریم، سعی می‌کنیم خود را با چسباندن به غرب تعریف کنیم.» او همچنین سیاست‌های دولت را عامل بد معرفی شدن ایران و ایرانی به دنیا می‌داند. این‌گونه استدلال‌ها بیشتر از سوی کسانی که ما بیشتر در سنخ «منتقدان فرهنگی» قرار دادیم ابراز می‌شود. آنان مسبب اصلی تضعیف شدن هویت ملی را مسئولانی می‌دانند که به جوانان آن‌چنان‌که باید مفاخر ملی گذشته‌شان را معرفی نمی‌کنند و راه را برای جذب جوانان به فرهنگ بیگانه هموار می‌کنند.

گروهی دیگر از مصاحبه‌شدگان توسعه‌نیافتگی (اقتصادی و فرهنگی) را عامل ضعف هویت ایرانی در شرایط کنونی می‌دانند و چنین می‌پندارند که وضعیت جهان سومی ما سبب شده است که همواره در حالت محتاج به دیگران باقی بمانیم و به توانایی‌های خود بی‌اعتماد باشیم و در نتیجه احساسی مثبت و قوی به ایرانی بودن خود نداشته باشیم. به گفته یک دانشجوی کارشناسی مهندسی که خانمی ۲۳ ساله است، «ما الآن از نظر علمی، از نظر اقتصادی، از نظر سیاسی از جهان عقب‌تریم. این باعث می‌شود که، خوب، جوونای ما دیگه حالا تحت‌تأثیر فرهنگ خودشون نباشن و... بیشتر به اون کشورا نگاه کنن که از نظر فرهنگی و اقتصادی جای بالاتری دارن؛ و فرهنگ ایران کم‌کم از بین بره و فرهنگ غربی... بیاد برای جوونا تأثیر بذاره...» علاوه بر این سه استدلال نوعی — یعنی استدلال دور شدن ارزش‌ها،

استدلال نظام سیاسی، و استدلال توسعه‌نیافتگی — استدلال‌های دیگری نیز که در برخی زمینه‌ها همپوشانی با سه استدلال قبلی دارند از سوی مصاحبه‌شدگان ابراز می‌شود. به‌طور نمونه، برخی از افراد مصاحبه شده که باورهای دینی قوی دارند معتقد بودند که باور نداشتن به توانایی‌های دین اسلام در ایجاد یک جامعه سالم و پیشرفته یا عدم خودباوری از عوامل اصلی تضعیف‌کننده هویت ایرانی است. یا این استدلال که حاکمان جامعه با دسته‌بندی مردم به خودی و غیرخودی باعث می‌شوند که جوانان دلبستگی خود به ایران بودن را از دست بدهند. شماری از مصاحبه‌شدگان به ذکر تنها یک عامل اکتفا نمی‌کردند و به مجموعه‌ای از عوامل اشاره داشتند که منجر به ضعف هویتی در میان ایرانیان شده است؛ البته در مجموع نوعی همخوانی میان عواملی که هر مصاحبه شده ابراز می‌داشت و استدلال‌هایی که مطرح می‌کرد وجود داشت و مطابق با درکی که از معنای هویت ایرانی داشت عوامل تضعیف‌کننده‌ای را بیان می‌کرد که به‌لحاظ منطقی با آن برداشت از هویت ایرانی کم و بیش سازگار بود.

### میزان آمادگی برای تغییر هویت خود

همان‌طور که پیشتر گفته شد، مصاحبه‌شوندگان در پاسخ به این پرسش که هویت ایرانی برایتان چقدر مهم است به‌طور عمومی آن را مهم می‌دانستند. اما شماری از آنان ابایی نداشتند که بگویند این هویت برایشان آن‌قدرها هم مهم نیست یا اصلاً مهم نیست. برای درک عمیق‌تر جایگاه هویت ایرانی نزد افراد مصاحبه شده، پرسشی نیز در این زمینه مطرح شده بود که در صورت مهاجرت یا اقامت موقت در یک کشور خارجی آیا حاضرند از هویت ایرانی خود دست بردارند و اگر نه، بیشتر چه جنبه‌هایی از هویت ایرانی را سعی خواهند کرد حفظ کنند. دوباره به‌نظر می‌رسد اغلب افراد حاضر نیستند در صورت دوری از ایران از هویت ایرانی

خود دست بردارند. با این‌همه، اظهارات مصاحبه‌شدگان حاکی از آن است که آنان به درجات گوناگون درباره هویت خود انعطاف‌پذیرند و آمادگی پذیرش عناصر فرهنگی جدید را، در صورت زندگی در خارج، دارند. گرایش به پذیرش آنچه در فرهنگ‌های دیگر پیشرفته‌تر و بهتر است کم و بیش در جوانانی که مصاحبه شدند دیده می‌شود و نشان زیادی از تعصب درباره فرهنگ ملی وجود ندارد. این برداشت تا حدودی زیادی با این الگوی نگرشی در میان بیشتر مصاحبه‌شدگان سازگار است که مایلند در ایرانی بودن خود پیشرفت و امروزی بودن را ببینند (موضوعی که حتی درباره افرادی که بر ابعاد مذهبی هویت ایرانی خود تأکید بسیار دارند نیز کم و بیش صادق است). یک نمونه را می‌توان در سخنان یک مرد جوان ۲۰ ساله که تازه وارد دوره کارشناسی شده است دید که هویت خود را اساساً در شیعه بودن می‌بیند اما در پاسخ به این پرسش که اگر در خارج زندگی کردید چه چیزهایی از هویت ایرانی خود را حفظ می‌کنید، می‌گوید «سعی می‌کنم ویژگی‌های خوبی که در ایران هست آن‌ها را داشته باشم و ویژگی‌های خوبی که در آن کشور خارجی نیز هست به آن‌ها نیز ملتزم شوم». یا یک جوان دیگر که ارزش ایرانی بودن را پس از اضافه شدن تفکر اسلامی به آن می‌داند درباره زندگی در کشور دیگر می‌گوید: «نه، فکر می‌کنم به هر جایی که برویم از آن چیزی که خودمان داریم بهتر نخواهد بود. مگر آن‌ها یک کاری را انجام داده باشند و ما انجام نداده باشیم.» در میان افراد مصاحبه شده‌ای که حفظ هویت در خارج برایشان بسیار مهم است، عده‌ای بر حفظ جنبه‌های ایران هویت خود و عده‌ای نیز بر پاسداری از جنبه‌های اسلامی این هویت در خارج تأکید دارند. اما انعطاف‌پذیری قابل توجهی در پذیرش فرهنگ میزبان در گفته‌های اغلب مصاحبه‌شدگان دیده می‌شود. یک زن دانشجوی کارشناسی ارشد می‌گوید در خارج، ایرانی بودن خود را هرگز کنار نمی‌گذارد: «من به ایرانی بودن خودم افتخار می‌کنم. خودم را وفق می‌دهم اما خصوصیات ایرانی بودنم را کنار نمی‌گذارم. مثلاً ممکن است فرهنگ آن‌ها را رعایت کنم و تا حدی بپذیرم اما تا آنجایی که به هویت فردی‌ام مربوط می‌شود، دوست دارم آن‌ها را حفظ کنم.» یک زن دارای مدرک کارشناسی نیز در این زمینه می‌گوید:

رفتارم [در آن‌جا] به شکلی خواهد بود که هم در آن فرهنگ غرق نشوم، دیگر این‌که محدود نشوم. یک تعادل ایجاد می‌کنم. به نظر می‌رسد پاسخ‌دهندگان مایلند در صورت اقامت در خارج تصویر خوبی از ایران و ایرانی نشان دهند و از این‌که علیه ما تصویرسازی‌های بسیار بدی در خارج می‌شود به شدت گله‌مندند. همان مصاحبه‌شونده پیشین در این زمینه می‌گوید «اگر زمانی خارج از کشور زندگی کنم، نه این‌که بگویم آن‌جا همیشه روی فرش می‌نشینم، اما به‌نظرم اگر خانه مدرنی هم داشته باشم، حتماً قسمتی از خانه را به شکل سنتی مبله می‌کنم. طوری که واقعیت زندگی ایرانی را نشان دهد، به زیباترین و سنتی‌ترین شکل. برای این‌که کسانی که با من در ارتباطند فرهنگ مرا ببینند، طوری که آرزومند این شوند که کاش ایرانی بودند. یک ایرانی آگاه حتی اگر خارج از ایران باشد و با اطلاعات و آگاهی‌اش خودش را با زندگی در آن‌جا وفق دهد، در کار و زندگی آدم موفق باشد، همه چیز زندگی‌اش باشد و افتخارآمیز، آن‌وقت فرهنگ ایرانی را در هر فرصتی به بهترین شکل به نمایش [گذاشته است].

مصاحبه‌شده دیگری که بر هویت اسلامی خود پافشاری زیادی دارد و تابعیت یک کشور بیگانه را به منزله مرگ خود می‌داند چنین اظهار می‌دارد: «اگر روزی هم به یک کشور بیگانه بروم به هیچ عنوان حاضر نیستم مملکت خود را با تمدن کهن و هویت والای آن بفروشم و رها کنم. در آن‌جا تلاش خواهم کرد که اخلاق نیک و فرهنگ ناب کشورم را به جهانیان بشناسانم و آن‌ها را با این فرهنگ آشنا کنم.»

نکته برجسته دیگری که در مصاحبه‌ها و در پاسخ به این پرسش که در خارج چه جنبه‌هایی از هویت ایرانی خود را حفظ خواهید کرد نمایان است فقدان تأکید بر حفظ زبان فارسی در خارج است. تنها دو نفر در میان مصاحبه‌شدگان به‌طور مشخص به حفظ زبان فارسی در خارج اشاره کرده‌اند. این در حالی است که شمار زیادی از مصاحبه‌شدگان حفظ مراسم سنتی مثل عید نوروز و اعیاد مذهبی، آداب دینی و تعهد به خانواده را در مثال‌های خود ذکر کرده‌اند. دوباره باید دید آیا خودداری از ذکر زبان فارسی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین شناسه‌های هویتی که در صورت اقامت در خارج حفظ خواهند کرد آیا به معنی این است که آن را بدیهی می‌پندارند یا اصولاً اهمیت زیادی در قیاس با دیگر عناصر هویتی خود برای آن قائل نیستند.

### **«خود» ایرانی و «دیگری» غیر ایرانی**

تمایز بین «خودگروه» و «دیگرو گروه» یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های ادراک هویت اجتماعی از سوی فرد است. فرد به همان نسبت

که با یک گروه احساس همانندسازی می‌کند و خود را جزئی از آن می‌داند، در برابر آنان که بیرون از گروه مذکور قرار می‌گیرند و تعلق به هویت خودی ندارند آگاه است و نسبت به آنان احساس فاصله و شکاف می‌کند. در واقع، از طریق تعریف مرزهای هویتی است که هویت اجتماعی شکل می‌گیرد و برقرار می‌ماند. هویت گروه همواره برساخته‌ای است که توسط افرادی که خود را عضو گروه می‌پندارند تخیل می‌شود. این امر در مورد گروه‌هایی که اعضای آن‌ها در ارتباط نزدیک و روزانه با یکدیگر نیستند بیشتر صدق می‌کند. اعضای چنین گروه یا اجتماعی حس تعلق خود به آن گروه یا اجتماع را از طریق «تصور» کردن به‌دست می‌آورند، زیرا در ارتباط روزانه و مستمر با همه اعضای دیگر نیستند. دقیقاً به همین علت است که بندیکت اندرسون (۱۹۹۱) ملت را یک «اجتماع تصویری» نامیده است.

در بخشی از مصاحبه کوشیدیم تا این موضوع را دریابیم که افرادی که مصاحبه می‌شوند چه کسانی را ایرانی و چه کسانی را غیرایرانی می‌دانند یا، به عبارت دیگر، مرز بین «خود» ایرانی و «دیگری» غیرایرانی را چگونه ترسیم می‌کنند. پس از طرح پرسش به گونه‌ای کلی و صرفاً به این صورت که «چه گروه‌ها یا افرادی را ایرانی نمی‌دانید» و دریافت پاسخ‌های افراد، به‌طور مشخصی نظرشان را درباره ایرانی بودن «اقوام» ساکن در این کشور می‌پرسیدیم و مثال‌هایی از ترک، کرد، بلوچ و عرب و غیره می‌زدیم. هدف این بود که ببینیم آیا جوانان دارای تحصیلات دانشگاهی تا چه میزان با برخی از اقوام کشور مرزبندی هویتی دارند و احیاناً اعضای این گروه‌ها را در تعریف خود از ایرانی قرار نمی‌دهند. دست‌آخر، از مرزبندی هویتی مصاحبه‌شوندگان با دیگرانی که رسماً هموطن ما نیستند اما زبان و فرهنگ بسیار مشابهی دارند پرسیدیم یعنی افغانی‌ها و تاجیک‌ها. هدف از طرح این پرسش فهم چگونگی مرزبندی با گروه‌هایی بود که تشابه مذهبی، فرهنگی و زبانی با ما دارند اما به‌طور رسمی شهروندان این کشور محسوب نمی‌شوند.

در زمینه مرزبندی هویتی با «غیر» یا «غیریت‌سازی» انواع دیدگاه‌ها در میان مصاحبه‌شدگان دیده می‌شود. در یک تقسیم‌بندی کلی دو گونه اصلی غیریت‌سازی مشاهده شده را «غیریت‌سازی فرهنگی» و «غیریت‌سازی سیاسی» نام‌گذاری کرده‌ایم. منظور از «غیریت‌سازی فرهنگی» به‌عنوان یک نمونه عالی<sup>۱۴</sup> گونه‌ای غیریت‌سازی است که در آن فرد صرفاً بر پایه آن‌چه تفاوت‌های فرهنگی (اعم از زبان، مذهب، و آداب و رسوم) می‌پندارد گروه خود را از گروه دیگر جدا می‌کند. در «غیریت‌سازی سیاسی»، که آن‌هم به‌عنوان یک نمونه عالی در نظر گرفته می‌شود، تفاوتی را که فرد میان خودگروه و دیگرگروه احساس می‌کند در اصل سیاسی یا ایدئولوژیکی می‌پندارد، مثل هنگامی که هواداران یک جناح سیاسی به‌طور کامل خود را با هواداران جناح سیاسی دیگر بیگانه احساس می‌کنند و آنان را غیرخودی به‌حساب می‌آورند. در عین حال نباید برخی همپوشانی‌ها در این دو گونه غیریت‌سازی را دور از نظر قرار داد. به‌طور نمونه، غیریت‌سازی قومی می‌تواند به دلایل سیاسی (علاوه بر دلایل فرهنگی یا حتی جدای از آن) صورت گیرد. مثلاً فردی یک گروه قومی را به‌دلیل محاربه عده‌ای از اعضای آن گروه با حکومت بیرون از دایره «ایرانی بودن» بگذارد، یا «غیریت‌سازی مذهبی» می‌تواند به صورتی باشد که فرد هر که را مخالف سیاسی نظام موجود است بیرون از دایره «مسلمان بودن» (و لذا «ایرانی بودن» براساس تعریفش از مفهوم مذکور) قرار دهد. غیریت‌سازی فرهنگی را به سه صورت در گفته‌های مصاحبه‌شدگان می‌توان مشاهده کرد:

(۱) با آنان که، با توجه به ویژگی‌های قومی‌شان، در صفت «ایرانی» از دید گوینده نمی‌گنجد؛ (۲) با آنان که تعهدی به فرهنگ ایرانی از دید گوینده نشان نمی‌دهند؛ و بالأخره

(۳) با کسانی که در دین یا مذهب ما سهیم نیستند (اسلام یا تشیع).

در مجموع، غیریت‌سازی با اقوام ایرانی در میان مصاحبه‌شدگان عمومیت ندارد و عده‌ای که به‌طور آشکار برخی اقوام را «ایرانی» نمی‌دانستند شمار قابل توجهی از مصاحبه‌شدگان را تشکیل نمی‌دادند. به‌نظر می‌رسد مفهوم شهروندی ایرانی، دست‌کم در میان قشر تحصیل کرده، جا افتاده است، به‌طوری‌که همه افرادی را که ساکن این سرزمین‌اند و به‌طور رسمی ملیت ایرانی دارند «ایرانی» به‌شمار می‌آورند. با این‌همه، در میان مصاحبه‌شدگان افرادی بودند که برخی اقوام را «ایرانی» به معنای کامل کلمه به‌حساب نمی‌آوردند. در میان همه اقوام، عرب‌های ایرانی بیشتر از همه در معرض غیریت‌سازی در گفتار مصاحبه‌شدگان قرار داشتند.

مصاحبه‌شدگانی که عقاید مذهبی قوی‌تری داشتند تمایل کمتری به غیریت‌سازی با اقوام داشتند و تصویری که از «غیرایرانی» ارائه می‌دادند اصولاً یک فرد دارای قومیت متفاوت نبود. چند مورد در میان مصاحبه‌شدگان وجود داشتند که اشتراک در دین اسلام (و در یک مورد، مذهب تشیع) را شرط ایرانی بودن می‌دانستند و لذا هر که به‌زعم ایشان «مسلمان نبود» نمی‌توانست ایرانی باشد. به باور برخی از مصاحبه‌شدگان، غیرمتعهدان به فرهنگ ایرانی را نمی‌توان ایرانی دانست. به‌طور نمونه، یک زن ۲۵ ساله دارای مدرک کارشناسی افرادی را غیرایرانی می‌داند که با وجود زاده شدن در این کشور «هویت و شخصیت اصیل خود را فراموش کرده و سعی در پنهان نمودن آن دارند». در کل، دو نوع «غیریت‌سازی سیاسی» در گفته‌های مصاحبه‌شدگان قابل تفکیک است: (۱) کسانی که «دگربودگی» را با تعریفی کاملاً سیاسی متوجه حاکمان و صاحبان قدرت در شرایط کنونی کشور می‌کنند، و (۲) افرادی که، درست برعکس، شرط ایرانی بودن را داشتن تعلق خاطر به و پیروی از نظام سیاسی حاکم بر کشور می‌دانند.

مصاحبه‌شدگان در مجموع در این مورد که «چه کسانی را ایرانی نمی‌دانند» کمتر صراحت داشتند و می‌کوشیدند با پاسخ‌های کلی یا نوعی «تحلیل» سرنخ‌هایی به مصاحبه‌گر بدهند که او خود براساس آن‌ها منظور یا معنای وی از «غیرایرانی» را فهم کند. به‌عبارت دیگر، بیشتر مصاحبه‌شدگان از این‌که عده‌ای از هموطنان خود را از دایره شمول «ایرانی» خارج کنند خودداری می‌کردند.

### نتیجه‌گیری

در این تحقیق با تکیه بر رویکرد بر ساخت‌گرایی و نظریه هویت اجتماعی تلاش شد تا به این پرسش پاسخ داده شود که جوانان ایرانی هویت ایرانی خود را چگونه تعریف می‌کنند و به کمک چه مواد و مصالحی «ایرانی بودن» خود را بر می‌سازند. در گفتار جوانانی که مصاحبه شدند کم‌وبیش درکی از ایرانی بودن به چشم می‌خورد که با برساخته‌های نسل‌های پیشین از «ایرانی»، به‌رغم برخی اشتراکات، تفاوت‌های چشمگیر دارد. در گفته‌های جوانانی که مصاحبه شدند «ایرانی بودن» نه در قالب تفوق زبان فارسی و تمدن باستانی ایران و مفاخر گذشته این سرزمین و نه در چارچوب یک فرهنگ مقید به آداب و رسوم سنتی دینی تعریف می‌شود. درکی که بیشتر جوانان از ایرانی بودن خود دارند در وهله اول بر آن‌چه در زندگی آنان خودی و آشناست، به‌ویژه روابط گرم و عاطفی در خانواده و محیط‌های آشنا مثل شهر زادگاه و حلقه دوستان، متمرکز است. آنان همچنین، بیش از آن‌که در بند مفاخر گذشته کشور خود باشند، مواد و مصالح مورد نیاز برای برساختن هویت ایرانی خود را از زندگی در حال و آن‌چه امروزه می‌توانند به آن مفتخر باشند به‌دست می‌آورند. آنان نمی‌خواهند تصویری «دنیای سومی» یا «عقب‌افتاده» از کشور خود را در دنیا ببینند. اکثر مصاحبه‌شدگان حتی افرادی که به مؤلفه‌های اسلامی هویت خود بیشترین بها را می‌دهند - مایلند «ایرانی» را در قالب یک ملت پیشرفته و امروزی ببینند که از نظر علمی و فرهنگی پیش‌تاز و مترقی است. البته این نکته را باید افزود که نمونه‌ای که در این پژوهش به‌طور هدفمند گزیده شدند از جمعیتی از جوانان بود که دست‌کم دانشجوی کارشناسی بودند یا بالاتر از آن مدرک دانشگاهی داشتند. از این‌رو، شاید ارتباط با دانشگاه و علم را بتوان تا حدودی مؤثر در شکل‌گیری این تصویر از هویت ایرانی در گفتارهای جوانان مذکور دانست.

در بیان آفاتی که متوجه هویت ایرانی ما در شرایط امروزی است دو دیدگاه کاملاً متفاوت در میان مصاحبه‌شدگان دیده می‌شود: گروهی که آنان را در این تحقیق «ارزش‌گرایان» خوانده‌ایم بر این باور بودند که خودباختگی در برابر غرب و ارزش‌های غربی و بی‌توجهی به ارزش‌های دینی اصلی‌ترین عامل رنگ باختن هویت ایرانی در شرایط حاضر است. در مقابل، گروهی دیگر که آنان را «منتقدان فرهنگی» نام‌گذاری کرده‌ایم سیاست‌گذاری‌های فرهنگی نادرست و بی‌توجهی به مفاخر ملی گذشته در این سیاست‌ها و آموزش ارزش‌های فرهنگی و تاریخی ایران به جوانان و نیز تأکیدات یک‌سویه بر بُعد دینی هویت ایرانی را اصلی‌ترین عامل تضعیف‌کننده هویت ایرانی معرفی می‌کنند.

### منابع

احمدی، حمید (۱۳۸۶)، «هویت و قومیت در ایران»، در علی‌اکبر علیخانی (گردآورنده)، هویت در ایران: رویکرد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، و ادبی به هویت و بحران هویت در ایران. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، فرهنگ و مطالعات اجتماعی، چاپ دوم.

احمدی، حمید (۱۳۸۸)، *بنیادهای هویت ملی ایرانی: چهارچوب نظری هویت ملی شهروند محور*. تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی.

احمدی، حمید (۱۳۸۷)، «هویت ملی ایرانی: ویژگی‌ها و عوامل پویایی آن» (مصاحبه)، در هویت (پژوهش‌نامه ۱۹). تهران: پژوهشکده

تحقیقات استراتژیک.

احمدی، حمید (۱۳۸۳)، «دین و ملیت در ایران: همیاری یا کشمکش»، در حمید احمدی (گردآورنده)، *ایران: ملیت، قومیت، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی*. صص ۱۱۴-۵۳.

ایراندوست، محمدحسین (۱۳۸۷)، «هویت از نگاه فیلسوفان»، در هویت (پژوهش نامه ۱۹)، تهران: گروه پژوهش‌های فرهنگی و اجتماعی پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.

اشرف، احمد (۱۳۸۳)، «بحران هویت ملی و قومی در ایران»، در حمید احمدی (گردآورنده)، *ایران: هویت، ملیت، قومیت، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی*. صص ۱۷۰-۱۳۲.

بشپریه، حسین (۱۳۸۲)، «ایدئولوژی سیاسی و هویت اجتماعی در ایران»، در حمید احمدی (گردآورنده)، *ایران: هویت، ملیت، قومیت، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی*. صص ۱۳۲-۱۱۵.

تاجیک، محمدرضا (۱۳۸۳)، *روایت غیریت و هویت در میان ایرانیان*. تهران: فرهنگ گفتمان.

توکلی طرقي، محمد (۱۳۸۱)، *تجدد بومی و بازانديشی تاریخ*. تهران: نشر تاریخ ایران.

ثاقب فر، مرتضی (۱۳۸۳)، «ایران باستان و هویت ایرانی»، در حمید احمدی (گردآورنده)، *ایران: هویت، ملیت، قومیت، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی*. صص ۲۶۰-۲۴۳.

چیت‌ساز قمی، محمدرضا (۱۳۸۶)، «هویت دینی جوانان در ایران»، در علی‌اکبر علیخانی، *هویت در ایران: رویکرد سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، و ادبی به هویت و بحران هویت در ایران*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی، فرهنگ و مطالعات اجتماعی. چاپ دوم. صص ۲۱۱-۱۸۹.

دوران، بهزاد (۱۳۸۷)، *هویت اجتماعی: رویکردها و نظریه‌ها*. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات اجتماعی جهاد دانشگاهی.

سیدامامی، کاووس (۱۳۸۷)، «هویت‌های قومی از کجا برمی‌خیزند؟ مروری بر نظریه‌های اصلی»، *فصلنامه خط اول*، سال ۱، ش ۷ (زمستان)، صص ۳۲-۱۵.

سیدامامی، کاووس (۱۳۸۳)، «نقش ادبیات در شکل‌گیری هویت ملی»، *گفتارهایی درباره هویت ملی در ایران*. تهران: مؤسسه مطالعات ملی.

شادسن، مایکل (۱۳۷۴)، «فرهنگ و یکپارچگی جوامع ملی»، ترجمه کاووس سیدامامی. *سیاست خارجی*، ج ۸، ش ۴ (زمستان).

شیخاوندی، داور (۱۳۸۷)، «فراشد تکوین و تکون تدریجی عناصر هویت ملی در ایران»، در هویت (پژوهش نامه ۱۹). تهران: پژوهشکده تحقیقات استراتژیک.

شیخاوندی، داور (۱۳۸۰)، *ناسیونالیسم و هویت ایرانی*. تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.

کاستلز، مانوئل (۱۳۸۰)، *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ* (جلد دوم: قدرت هویت)، ترجمه حسن چاوشیان. تهران: طرح نو.

کاظمی، علی‌اصغر (۱۳۸۲)، *بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر*. تهران: قومس.

کامبوزیا، عالیه کرد زعفرانلو (۱۳۸۳)، «زبان فارسی: مهم‌ترین مؤلفه هویت ایرانی»، خلاصه مقالات نخستین هم‌اندیشی هویت ایرانی: مفاهیم، مؤلفه‌ها و راهبردها. تهران: دانشکده تربیت مدرس.

معینی علمداری، جهانگیر (۱۳۸۳)، «هویت، تاریخ و روایت در ایران»، در حمید احمدی (گردآورنده)، *ایران: هویت، ملیت، قومیت، تهران: مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی*. صص ۵۲-۲۵.

منطقی، مرتضی (۱۳۸۳)، «پژوهش پیمایشی به منظور بررسی بحران هویت در دختران»، *خلاصه مقالات نخستین هم‌اندیشی هویت ایرانی: مفاهیم، مؤلفه‌ها و راهبردها*. تهران: دانشکده تربیت مدرس.

Anderson, Benedict (1991). *Imagined Communities: Reflections on the Origin and Spread of Nationalism*. London and New York: Verso.

Brown, Rupert (2000). "Social Identity Theory: Past Achievements, Current Problems, and Future Challenges," *European Journal of Social Psychology*. 30: 745-778.

Cameron, James E. (2004). "A Three-Factor Model of Social Identity," *Self and Identity*. 3: 239-262.

Cinnirella, Marco (1998). "Exploring Temporal Aspects of Social Identity: The Concept of Possible Social Identities," *European*



*Journal of Social Psychology*. 28: 227-248

Riketta, Michael (2008). "Who Identifies with which Group? The Motive-Feature Match Principle and its Limitations," *European Journal of Social Psychology*. 38: 135-715.

Rusciano, Frank L. (2003). "The Construction of National Identity: A 23-Nation Study," *Political Research Quarterly*. Vol. 56, Issue 3.

Tajfel, Henry (1978). *Differentiation between Social Groups*. London: Academic Press.

Weinreich, Peter (1991). "National and Ethnic Identities: Theoretical Concepts in Practice," *Innovations in Social Sciences Research*. Vol. 4, Issue 1.

seyedemami@isu.ac.ir

کاووس سیدامامی، دانشیار دانشگاه امام صادق (ع) است.